

پیام‌ها و پیغام‌های تاریخی

یکی از قسمت‌های شیرین و دلکش تاریخ ایران، پیام‌ها و پیغام‌هایی است که سلاطین و امراء به‌مدیگر داده و فرستاده‌اند. این پیام‌ها و پیغام‌ها برد و نوع بوده. گاهی به نثر و گاهی به نظم (شعر).

از جمله پیام‌ها به نثر جواب پادشاه سکاها به داریوش و جواب کراسوس سردار رومی به اگر دیوا جواب کروس امپراطور روم به بهرام دوم پنجمین پادشاه ساسانی و غیره.

آنچه که در این صفحات از نظر خوانندگان میگذرد مربوط به تاریخ بعد از اسلام است و پیام‌ها و جواب‌هایی است که امراء یا سلاطین به شعر می‌نویسید یا بفرستاده‌اند. البته این مکاتبات بسیار زیاد است و یحتمل ما هم بر همه آنها دسترس نبوده است و انگیزه نگارنده از تسوید این اوراق بر سر شوق آوردن خوانندگان دانشمند و محققان عالی‌قدر بوده است تا ضمن مطالعه آن از راهنمایی دریغ نفرمایند و اگر یادداشت‌هایی در این زمینه دارند برای درج در مجله وحید و استفاده دانش‌پژوهان ارسال دارند.

۱- علاءالدین ابوالمظفر آتسز ۵۲۲-۵۵۱ و سلطان سنجر ۵۱۱-۵۵۲ آتسز در سال ۵۲۲ هجری قمری به حکومت خوارزم رسید و دم از خودسری زده بود سنجر برای تنبیه وی به خوارزم لشکر کشید آتسز هم راه فرار در پیش گرفت. یاران سنجر پسر آتسز را گرفتند و به نزد سنجر آوردند وی هم دستور داد تا او را بدونیم کردند و سنجر حکومت خوارزم را به برادرزاده خود غیاث‌الدین سلیمان داد و بخراسان باز گشت نمود.

در سال ۵۳۶ پس از آنکه سنجر در جنگ قطوان از کورخان قراختائی شکست

یافت آتسز موقع را غنیمت شمرد و بخراسان تاخت و مرو را غارت کرد و خود را شاه خواند. سنجر در سال ۵۳۸ به قصد انتقام از آتسز بخوارزم حمله ور شد، آتسز تاب مقاومت نیاورده، از درپوشش در آمد و طلب عفو نمود و سنجر هم او را بخشید.

سنجر پس از آنکه از توطئه آتسز که توسط دو نفر علیه وی تشکیل شده بود و مأمور قتل وی بودند - آگاه شد در جمادی‌الآخر سال ۵۴۲ عزم خوارزم کرد و ابتدا شهر هزاراسب یا هزاراسف را محاصره نمود. انوری شاعر که در خدمت سلطان سنجر بود این دو بیت را بر تیری بنوشت و بسوی شهر هزاراسب انداخت:

ای شاه همه ملک زمین حسب تراست وز دولت و اقبال جهان کسب تراست
امروز بیک حمله هزار اسب بگیر فردا خوارزم و صد هزار اسب تراست
رشید و طواط که در دربار سلطان آتسز می‌زیست در جواب رباعی ذیل را فرستاد:

ای شه که به جامت می‌صافست نه درد اعدای ترا ز غصه خون باید خورد
گر خصم تو ای شاه شود رستم کرد یک خر ز هزار اسب تو نتواند برد
سرانجام سنجر هزار اسب بگیرت ولی چون آتسز از در صلاح و عذرخواهی در آمده بود، سنجر دوباره او را بخشید و بخراسان مراجعت نمود.

پس از آنکه سنجر بدست ترکان غزاسیر شد و حتی زمانیکه از دست آنان رهائی یافته بود، آتسز به طمع تصرف خراسان بار کن‌الدین محمود خواهرزاده سنجر ملاقات نمود و با او درباره تقسیم ملک مذاکره و گفتگو کرد. لیکن پیش از آنکه به مقصود رسد در سال ۵۵۱ هجری در نزدیکی قوچان کنونی درگذشت.

اما رشید و طواط پس از سرودن رباعی ذکر شده، مورد غضب و خشم سنجر بود، زیرا وی گفته بود اگر او را بیابم هفت باره کنم و طواط هم از بیم سنجر همیشه در فرار بود و در خفا می‌زیست تا اینکه روزی یکی از امرای سنجر گفت: که و طواط مرغک کوچکی است و طاقت آن ندارد که هفت باره شود اگر اجازه دهید او را دوباره کنند، سلطان سنجر بخندید و طواط را بخشید و از قتل وی درگذشت.

۲- خواجه یحیی کرابی سلطان سرداران و طغای تیمورخان

پس از آنکه خواجه علی شمس‌الدین چشمی بدست پهلوان حیدر قصاب کشته شد، خواجه یحیی کرابی که محرک این کار بود، بر تخت سلطنت نشست وی هفتمین سلطان سرداران می‌باشد. خواجه یحیی کرابی، مردی دیندار و با اصل و نسب و دوستدار علم بود و اکثر اوقات را با علما و سادات وزهاد می‌گذرانید و به ایشان توجه کامل مینمود. در زمان حکومت وی، طغای تیمورخان که خود را بعد از مرگ ابوسعید بهادر خان (۷۳۶) ایلخان می‌نامید، خواست خراسان را قبضه کند. رابطه طغای تیمورخان با خواجه علی شمس‌الدین چشمی حسنه بود و بنابراین طغای تیمورخان نمی‌توانست بخراسان لشکر کشی کند.

زمانیکه خواجه یحیی کرابی به سلطنت رسید رسولی نزد طغای تیمورخان فرستاد و اظهار اطاعت نمود و این رسمی بود که گویا سلاطین سرداری هر سال انجام میدادند طغای تیمورخان هم یکی از درباریان متنفذ خود را جهت عقد صلح و قرارداد نزد خواجه یحیی کرابی به سبزوار فرستاد. جریان این مذاکره و مصالحه را شبانکاره در مجمع‌الانساب خود مفصلاً شرح داده است.

مدت زیادی بین دو سلطان پیامها و جواب‌های سیاسی رد و بدل میشد. ابتداء دوستانه و بعدها این روش خصمانه گردید و مکاتبات تند و شدید فرستاده میشد.

عبدالرزاق سمرقندی در مطلع‌السمعیین می‌نویسد طغای تیمورخان نامه‌ای برای خواجه یحیی کرابی فرستاد همراه با این شعر که اشاره سیاسی راهم در برداشت:

کردن بنه جفای زمان راوسر مکش	کار بزرگ را نتوان داشت مختصر
سیمرغوار چون نتوان کرد قصد قاف	چون صعوه خردباش و فروریز بال‌وپر
بیرون کن از دماغ خیال محال را	تا در سر سرت نشود صد هزار سر

خواجه یحیی کرابی سلطان سرداران در جواب، قطعه ذیل را برای طغای تیمورخان فرستاد:

کردن چرا نهیم جفای زمانه را
راضی چرا شویم بهر کار مختصر

درباو کومه را بگذاریم و بگذریم
 سیمرغ و از زیر پر آریم خشک‌وتر
 یا با مراد بر سر گردون نهم پای
 یا مردوار در سر همت کنیم سر

خواجه یحیی کرابی در صدد برآمد برای تظاهر به بندگی و ارادت، نزد طغاتی‌مورخان رود و باطناً به حیات‌وی خاتمه دهد. طغاتی‌مورخان هم مترصد بود که خواجه یحیی کرابی را تا بگرگان بکشاند بعداً در آنجا او و یارانش را قتل عام کند.

خواجه یحیی کرابی همراه با حافظ شفانی و محمد حبشی و دیگران بدربار طغاتی‌مورخان به گرگان رفتند و سه روز در آنجا اقامت گزیدند و بعد از سه روز خواجه یحیی به یاران گفت این خان را میتوان کشت. باهم قرار گذاشتند هنگامیکه در حال ترتیب ضیافت است او را بکشند. خواجه یحیی گفت هر گاه من دست بر سر نهم شما تقصیر نکنید، در هنگام کاسه نهادن حافظ شفانی ضرباتی بر طغاتی‌مورخان زد و طغاتی‌مورخان هلاک شد و یارانش بگریختند و خواجه یحیی سلطان سر بداران پیر و زمندان به سبزوآر باز گشت نمود.

(ناتمام)

پاسخ به خوانندگان

آقای سید کاظم روحانی: همانطور که مرقوم فرموده‌اید قتل شهید اول دارای علل گوناگون است که ما تنها یکی از آنها را انتخاب کردیم و عدم ذکر کلیه علل بعثت عدم گنجایش مجله و مقاله بوده است. یادآوری جنابعالی صحیح است و از لطف شما بسیار متشکریم.

آقای ابراهیم سرمدی: در باب تاریخ وفات شیخ شمس‌الدین شهید اول و همچنین ابن‌نجم‌الدین باید دانست که در این باره تاریخ قطعی وجود ندارد و غالباً اختلاف زیادی در میان است. روایات در باب وفات شهید اول متفاوت است برخی تاریخ وفات او را ۷۷۶ و جمعی ۷۸۶ نوشته‌اند بنابراین تنها در همین نقل قول ده سال اختلاف وجود دارد. تاریخ وفات ابن‌نجم‌الدین نیز قطعی نیست بلکه چنین فرض شده است که در حدود هشتاد و هشتاد باشد باین جهت این تاریخ نیز روشن و کافی نیست و نمیتواند سند قطعی باشد. مخصوصاً گاهی راویان و نویسندگان کتب رجال ابن‌نجم‌الدین را با شیخ بدرالدین عاملی که در تاریخ ۹۳۳ یا ۱۰۳۳ فوت کرده است اشتباه میکنند. احتمالاً اشتباه از اینجا ناشی شده است که نام فرزندان شهید اول که همگی شاگردان وی نیز بوده‌اند با کلمه «دین» ختم میشود مخصوصاً شیخ جمال‌الدین ابومنصور حسن و یکی از نویسندگان جمال‌الدین را با نجم‌الدین اشتباه نوشته است بنابراین ممکن است حدس شما صحیح باشد و اگر این تاریخ وفاتها را قطعی بدانیم طبعاً ابن‌نجم‌الدین شاگرد شهید اول نیست. از یادآوری سرکار بسیار متشکریم.

(دکتر خدایار محبی)